



مقاله پژوهشی، دوره ۱، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۳، صفحات ۱۱۳ تا ۱۲۷
تاریخ دریافت: ۱۳۰۳/۰۴/۱۷ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۲۵
(DOI) 10.22106/PR.2025.2034798.1026 شناسه دیجیتال

مفهوم و ویژگی های حقوق عامه در مکتب حقوق طبیعی و موضوعه

ابوالفضل عامری شهرابی *

چکیده

حقوق عامه مسئله ای مناقشه آفرین در قلمرو مکاتب حقوق طبیعی و موضوعه است. در گفتمان حقوق طبیعی، حقوق عامه به حقوق اساسی و بنیادین و تعرض ناپذیر بشری اطلاق می شود که به عنوان اصل یا اندیشه ای الهی، همیشگی تبیین می شود؛ آن گونه که تلقی کلان از خود نهضت حقوق طبیعی چنین است. بنابراین، قلمرو این حقوق در چنین نهضتی بسیار فراتر از مفاهیمی چون حقوق سیاسی، یا حقوق عمومی است. اما در نقطه مقابل، مکتب حقوق موضوعه مدعی است که قلمرو حقوق عامه محدود به همان حقوق عمومی و سیاسی اعطایی از جانب دولت ها به شهروندان است که در چارچوب اندیشه قرارداد اجتماعی و میثاق دولت - ملت ها نهادینه می گردد.

یافته های تحقیق که به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده، در پاسخ به این سؤال که وجه اساسی تفاوت رویکرد مکاتب حقوق طبیعی و موضوعه در تبیین و تفسیر حقوق عامه چیست؟، نشان می دهند که اختلاف این مکاتب در تفسیر و تحلیل از حقوق عامه هرگز به سطح اختلافات ظاهری یا گفتمانی محدود نبوده، بلکه این دو نهضت حتی در نحوه شناسایی و معرفی مبانی حقوق عامه نیز باهم اختلاف نظر اساسی دارند. یکی (حقوق طبیعی)، حقوق عامه را بر خواست و اراده خداوند و دیگری (حقوق موضوعه)، مبنای این حقوق را بر قدرت و صلاحیت دولت و نظامات سیاسی جوامع استوار می سازد.

واژگان کلیدی: حقوق عامه، حقوق طبیعی (فطری)، حقوق موضوعه (اثبات گرایی)، حقوق

عمومی.

*a_ameri60@yahoo.com

* رئیس شعبه کیفری دو ۱۱۹۱ مجتمع قفس، تهران، ایران.

مقدمه

بحث از حقوق عامه در جامعه و نظام حقوقی ایران در سال‌های اخیر به موضوع بسیاری از محافل تحقیقاتی و مراجع تصمیم‌ساز تبدیل شده است. این در حالی است که تلقی و برداشت از این مفهوم در اندیشه‌های حقوقی چندان منضبط و یکسان نبوده و عملاً بیشتر افراد و مراجع از دیدگاه‌هایی که منبعث از برداشت‌های شخصی و سلیقه‌ای است بدان نگریسته‌اند، چنانچه دکتر جعفری لنگرودی حقوق عامه را معادل و همان حقوق مشترک بین عموم دانسته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۲۳۷)؛ و در دیدگاهی خاص‌تر حقوق عامه حق جامعه بر نظم عمومی و امنیت شهروندان تعریف گردیده است. (دادیار، ۱۳۹۰: ۱۳) در حوزه قوانین موضوعه کشورمان نیز حتی در قوانینی که به ظاهر با عنوان و مفهوم نظارت و صیانت از حقوق عامه به‌نحو خاص تفریر و تصویب شده‌اند، تفسیر روشمند و دقیقی از این واژه صورت نگرفته است. چنانکه مطابق با بند (الف) ماده ۱ دستورالعمل نظارت و پیگیری حقوق عامه مصوب ۱۳۹۷/۱۱/۳ در مقام تعریف این حقوق اذعان شده است: «حقوق عامه حقوقی است که در قانون اساسی، قوانین موضوعه و یا سایر مقررات لازم‌الاجرا ثابت است و عدم اجرا یا نقض آن، نوع افراد یک جامعه مفروض مانند افراد یک شهر، منطقه، محله و صنف را در معرض آسیب یا خطر قرار می‌دهد یا موجب فوت منفعت یا تضییع یا سلب امتیاز آنان می‌شود. از قبیل آزادی‌های مشروع، حق بر معابر عمومی، حقوق زیست‌محیطی، بهداشت و سلامت عمومی، فرهنگ عمومی و میراث فرهنگی، انفال، اموال عمومی و استناداردهای اجباری». همان‌طور که مشاهده می‌شود در این تعریف اساساً ضابطه دقیقی برای تشخیص این مفهوم حقوقی از سایر نهاد‌های حقوقی مشابه اتخاذ نشده است و قانونگذار عملاً فقط به بیان چند مصداق برای این مفهوم اشاره کرده است. با مذاقه در قانون اساسی به‌عنوان مرجع اصلی قوانین کشورمان و در صدر اصل ۱۵۶ آن مبنای حقوق عامه «حقوق فردی و اجتماعی» قلمداد شده که مجموعاً ماهیت و قلمرو حقوق عامه را تشکیل می‌دهند. ملاحظه می‌شود قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدون تعریفی از حقوق عامه، صرفاً مسئولیت اجرای آن و مشخص نمودن قلمرو آن را برعهده قوه قضائیه قرار داده است.

حقوق عامه به لحاظ دیدگاه‌های متفاوت نسبت بدان در مکاتب مختلف دارای ماهیتی و قلمرویی متفاوت است. چنانکه در مکاتب هنجاری- تجویزی که حقوق را آن‌گونه که باید باشد توصیف و تشریح می‌کنند و هدف آن را ارائه راهکارها و رهنمودهایی می‌دانند که نظام حقوقی را به سمت ارزش‌های ازپیش‌تعیین‌شده در آن مکتب سوق می‌دهند به‌لحاظ اینکه در این نوع از مکاتب ارزش‌هایی همچون اخلاق، عدالت، مذهب، حقوق بشر و... به‌عنوان محور واصل معرفی و تبیین می‌شوند. لذا هدف نهایی کاستن فاصله حقوق از ارزش‌هاست. مکتب حقوق فطری از زمره این نوع مکاتب است.

اما در نگرشی دیگر یعنی در مکاتب حقوقی توصیفی- تحلیلی حقوق را آن‌گونه که هست تشریح و تفسیر می‌کنند. ماهیت نظام حقوقی علت‌ها و ریشه‌های اجتماعی، سیاسی و تاریخی حقوق را آن‌گونه که در جامعه شکل گرفته توضیح می‌دهند. هیچ توصیه و رهنمودی ارائه نمی‌دهند و به همین دلیل به آن‌ها تنوری‌های ناب حقوقی می‌گویند؛ چرا که بنا ندارند برای نظام حقوقی نسخه‌ای ارائه نمایند. مکانیتی مثل حقوق وضعی، پوزیتیویسم و اثباتیون از این‌گونه مکاتب هستند. یقیناً میانی هر یک از این‌گونه مکاتب موجب تفاوت در تعریف و اعمال حقوق عامه در جامعه از سوی طرفداران آن‌ها می‌گردد و بدیهی است این تفاوت در نگرش و ازسویی عدم تصویرسازی دقیق قانونی از مفهوم حقوق عامه از سوی قانونگذار موجب ابهام و سردرگمی مردم و حتی سازوکارهای دولتی در کشورمان شده و در پاره موارد این ابهامات در تعریف و تفکیک حدود حقوق عامه موجب تعرض بیشتر به حریم این حقوق شده است. متأسفانه همان‌گونه که گذشت محتویات قانون اساسی هم در این زمینه چندان صراحت و جامعیتی نداشته و همچنان باب بحث و جدل در این‌باره مفتوح است. به‌هرحال مسائلی همچون محدوده و پا و جوه تمایز حقوق عامه با حقوق عمومی، حقوق سیاسی، حقوق جمعی، حقوق بشر و حقوق اساسی و بنیادین‌شده ملت در متن قانون اساسی ازجمله امور مبهم در این حوزه است که باید با دقت و وسواس نظری و تئوریک سعی در شفاف‌سازی آن داشت. در این مقاله با تأکید بر لزوم کشف و برجسته‌سازی پاسخ و وضعیت چنین سؤالات و ابهاماتی با اتخاذ یک روش تحقیقاتی توصیفی- تحلیلی سعی خواهیم کرد در چارچوب مقایسه و تحلیل تطبیقی رویکرد دو مکتب حقوق طبیعی و حقوق موضوعه بستری برای درک بهتر و دقیق‌تر از مفهوم حقوق عامه و حریم و قلمرو آن با سایر مفاهیم مشابه را مهیا سازیم.

۱. مفاهیم و مسائل مقدماتی

برای ورود به بحث نظری درخصوص مفهوم حقوق عامه و وجه تمایز تفسیر آن در نظرگاه دو مکتب حقوق طبیعی و موضوعه قبل از هرچیز لازم است که در گام نخست به معرفی مفاهیم مشابه و نزدیکی پرداخته شود که عقیده داریم هیچ ترادف معنایی با حقوق عامه نداشته و آشنایی با مرزهای دقیق نظری آن‌ها در تحلیل از حقوق اخیر بسیار راهگشاست. بنابراین، گفتار نخست به مرور این مفاهیم اختصاص داده شده است.

۱-۱. ارائه تعریفی نظام‌مند از حقوق عامه با نگاهی به مفاهیم مشابه

مقوله حقوق عامه با مبانی نظری نظام‌های حقوقی موجود پیوندهای مختلفی یافته است. تا وقتی که شرایط و ساختار این حقوق روشن نگردد، نمی‌توان به بهانه استناد و اشاره به آن به فکری عملی کردن

ارزش‌هایی مثل مردم‌سالاری حقوقی بود (Robe, 2019: 82). درخصوص تعریف و مفهوم حقوق عامه در میان اغلب حقوق‌دانان وفاقی وجود ندارد. برخی مدعی‌اند که حقوق عامه جلوه دیگری از همان لفظ حقوق عمومی است و با آن تساوتی ندارد و این دو نهاد را مترادف با یکدیگر می‌دانند (پنفت: ۱۴۰۰: ص ۱۱۵). برخی دیگر هرچند حقوق عامه را همان حقوق عمومی دانسته ولی آن را ماهیتاً مشمول حقوق سیاسی نمی‌دانند. گروهی دیگر از حقوق‌دانان با نگرشی متفاوت‌تر واژه حقوق جمعی را برای توصیف حقوق عامه مناسب‌تر دانسته‌اند. (قاسمی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۴۰۱-۲۱) عده‌ای دیگر هم عقیده دارند که حقوق عامه همان مجموعه حقوق فردی است که فقط جنبه عمومی، سیاسی و اجتماعی پیدا کرده است. در نظر این گروه از حقوق‌دانان حقوق عامه هیچ ماهیت مستقلی ندارد، بلکه همان حقوق فردی با اوصاف اضافی و جدیدی است و لایحه (منصوریان، ۱۴۰۲: ۲۸۷-۲۸۹) ولی درنهایت با جمع‌بندی تعاریف بیان‌شده، می‌توان گفت که حقوق عامه منحصر به حقوق اساسی نیست و قلمرو گسترده‌تری فراتر از حقوق اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، دفاعی، اقتصادی و قضائی دارد.

هرچند در نظام حقوق کنونی ایران و جامعه دانشگاهی گاهی دو واژه حقوق عامه و حقوق عمومی یکسان به‌کار می‌روند، اما در حقوق کشورهای کمان‌لا با وجود اینکه دو واژه (Right) و (Law) به‌معنای حق به‌کار می‌روند، اما عبارت (Public right) علاوه بر معنای عمومی، معنای عام حق را نیز در بر می‌گیرد و به‌معنای حق‌های فردی و جمعی همه هم مردم تلقی می‌شود (رفیعی، ۱۳۹۴: ۳۸). این موضوع نشان می‌دهد که جدل‌های لفظی همچنان یکی از چالش‌های فراوری درک مفهوم حقوق عامه بوده و تاکنون اجماعی هم در این خصوص به‌دست نیامده است. به‌طورکلی یکی از دلایل تحلیل‌های نارسا در قبال چنین مباحثی در عرصه نظامات حقوقی و سیاسی معاصر همین فقدان نگرش مشترک و متحدالشکل است که پیدایش آن قطعاً به صیانت عملی هرچه بیشتر از حقوق مذکور کمک خواهد کرد (Smith, 2018: 197).

ملاحظه می‌شود حقوق عامه در معنای لاتین و خاصه حقوق کمان‌لا حق‌های عموم مردم اعم از حقوق فردی و جمعی افراد را نیز شامل می‌شود، این در حالی است که میان این دو مفهوم به لحاظ هدف نیز تفاوت وجود دارد. هدف ذاتی و برجسته حقوق عمومی، تأمین و حفاظت از مصالح عمومی و اجتماعی است، در حالی که هدف حقوق عامه حفظ و تأمین مصالح فردی و اجتماعی است که تعیین اولویت و ترجیح هر کدام از این مصالح براساس وضعیت افراد و به فراخور نیازهای آن‌ها انجام می‌شود. به عبارت دیگر، هدف ذاتی و برجسته حقوق عمومی، تأمین و حفاظت از مصالح عمومی و اجتماعی است، در حالی که هدف حقوق عامه حفظ و تأمین مصالح فردی و اجتماعی است که تعیین اولویت و ترجیح هر کدام از این مصالح براساس وضعیت افراد و به

فراخور نیازهای آن ها انجام می شود.

تأسیس حقوق عامه هرچند با مفهوم حقوق جمعی در نظر اندیشمندان و متون قانونی و حقوقی غربی دارای شباهت بسیاری است و از آن می توان به عنوان نزدیک ترین نهاد حقوقی مشابه به حقوق عامه یاد کرد، اما میان آن ها نیز تفاوت وجود دارد (Onald, 1985: 567). قلمرو این دو مفهوم متفاوت بوده به نحوی که دامنه حقوق عامه فراتر از یک سری رژیم های حقوق اقلیتی و گروه مدار دانسته می شود (برایان، ۱۳۸۹: ۳۵۹). حقوق عامه دامنه وسیعی دارد که حقوق جمعی را نیز شامل می شود. هرچند حقوق جمعی را نمی توان اعمال کرد مگر از طریق توافق اراده های جمعی و در قالب تعداد زیادی از اشخاص اما حقوق عامه می تواند نسبت به فرد نیز منفرداً اعمال گردد (Schintzer, 1993: 38). هرچند در ظاهر کلمه حقوق عامه به نظر دلالت بر حقوق عمومی دارد ولی با نگاه صحیحی از مفهوم حقوق عامه که همان حق های فردی و عمومی مردم است، می توان مدعی شد رابطه حقوق عامه با حقوق فردی همانند رابطه حقوق جمعی با حقوق عامه از حیث منطقی است؛ یعنی رابطه عموم و خصوص مطلق و هر دو گونه این حق ها (حقوق فردی و جمعی) مشمول و در دایره حقوق عامه قرار می گیرند و مورد حمایت قانونگذار به عنوان جزئی از حقوق عامه هستند. به عبارتی حقوق عامه مشمول حقوق فردی افراد نیز می شود.

۱-۲. نگاهی اجمالی به تفکر و مواضع حقوقی دو مکتب حقوق طبیعی و موضوعه

قبل از اینکه به این سؤال جواب داده شود که معنا و مفهوم و ملزومات حقوق عامه در تلقی دو مکتب حقوق طبیعی و موضوعه دارای چه سطحی از تفاوت و تشابه است و اساس اختلاف این دو مکتب در تحلیل این مفهوم بر کدامین مجاری یا اسلوب یا قواعد متکی است، لازم می باشد که در گام نخست یک معرفی اجمالی از اصول عقاید این دو مکتب در چشم انداز مواجهه با واژه حقوق آنگاه که به فرد و جمع و غایت حقوق مداری در اجتماعات انسانی نظر دارند، به عمل آید. قطعاً شناخت از حوزه فکری نظریات و مکاتب مختلفی که در عرصه علم حقوق مطرح شده اند به عملی تر شدن امکان استفاده از کارکردهای آن ها در حل مشکلات و چالش های حقوقی جامعه کمک می کند. مکاتب حقوق طبیعی و موضوعه که در بحث از اصالت فرد یا جمع و حدود دخالت دولت ها در ساخت نهادهای حقوقی موجود هرکدام نگرش خاص خود را دارند، از این قسم مکاتب اند که در حوزه تحلیل مفهوم حقوق عامه نیز به سبب اختلاف در مبانی فکری خود موجب شکل گرفتن جریانات نظری متفاوتی شده اند. مکاتب حقوق طبیعی و موضوعه هرکدام تحلیل و افکار خاصی نسبت به مفاهیمی چون حق، حقوق و مردم برخوردار از حقوق، حقوق عامه و امثالهم دارند. مکتب حقوق طبیعی قائل به قواعد

طبیعی و یا فطری ثابتی بوده که مقدم بر قوانین موضوعه است، مانند عدالت که قوانین باید برطبق آن قواعد ثابت وضع شوند، در نتیجه الزام در قوانین را از آنجا ناشی می‌دانند. پیروان مکتب حقوق طبیعی حقوق را به مثابه آرمان مشترک جوامع بشری و ارزش‌ها و آزادی‌هایی می‌دانند که ملازم با طبیعت انسان است. ملاک اعتبار این نوع حقوق، آن حقی است که می‌تواند از حقیقت وجود انسان، یا طبیعت و یا آفریدگار این طبیعت سرچشمه گرفته باشد. در این تفکر، حق طبیعی حقی است که به دلیل ظرفیت‌های طبیعی انسان و با توجه به برخورداری انسان از ویژگی عقلانیت به او نسبت داده می‌شود. ولی مکتب حقوق موضوعه آشکارا حقوق را امری متغیر و ناشی از نیازهای زندگی می‌داند که به تناسب جوامع مختلف، متفاوت است و اجرای آن‌ها از طرف دولت تضمین می‌شود (عبداللهی، ۱۳۹۹: ۶۲). بنابراین، در گام اول مشهود است که حقوق عامه صرف‌نظر از قلمرو و معنای آن در تفکر مکتب حقوق طبیعی در صورتی که بتوان برای آن وجود ارزشی - هنجاری در جامعه قائل شد، به رژی می از حقوق اشاره خواهد داشت که ذاتی غایت‌گرایانه داشته و در امتداد لیاقت‌های اعطای به انسان به حکم فطرت و طبیعت شناسایی می‌گردد، اما حقوق وضعی یا موضوعه آن را سراسر مفهومی ساخته و برداخته خود اجتماعات انسانی تلقی می‌کند و به همین خاطر بسته به شرایط اجتماعی متفاوت جوامع انسانی مختلف قطعاً معانی و قلمرو متفاوتی نیز خواهد یافت.

حقوق موضوعه را باید اصطلاحی در فلسفه حقوق دانست که شامل قوانینی است که با تصمیم انسان‌ها در یک جامعه، و نه لزوماً مبتنی بر اخلاقیات، شریعت (قوانین مبتنی بر مذهب) یا قوانین طبیعی وضع می‌شوند. بدیهی است نمی‌توان انکار کرد که پس از اعتقادات مذهبی، هیچ وسیله‌ای برای ملتی بهتر از قوانین اجتماعی و سیاسی نیست. پیروان مکتب طبیعی معتقد به وجود قواعد طبیعی و فطری هستند که برتر از حقوق موضوعه است و دولت‌ها وظیفه دارند آن قواعد را به دست آورند و آن‌ها را به صورت حقوق موضوعه مورد حمایت قرار دهند. امروزه بنیان‌های حقوق طبیعی در جوامع آنچنان نهادینه شده که اگر قانون اساسی یا عادی کشوری شکسته، تبعیض نژادی و برده‌داری را به رسمیت بشناسد، ممنوعیت آن‌ها هرگز از میان نخواهد رفت. حتی اگر دولتی در قانون خود با نقض اصل برانست، اصل را بر مجرمیت قرار دهد و خشونت و تحقیر و تفتیش را قانونی سازد و قانونی بودن جرانم و مجازات‌ها و عطف‌بیماسبق‌نشدن قوانین را محترم نشمارد، اگرچه با قدرتی که دارد ممکن است با نقض این قواعد، مدتی به حقوق انسان‌ها دست‌اندازی کند، اما هرگز نمی‌تواند این حقوق طبیعی را تغییر دهد. ولی طرفداران مکتب موضوعه حقوق را متغیر و ناشی از وضع حکومت و سیر تاریخی هر جامعه می‌دانند و معتقدند دوام و استمرار حقوق موضوعه، مستلزم وجود دولت است.

مکتب حقوق وضعی برپایه حقوق موضوعه است که شامل مجموع قوانین و مقرراتی بوده که در یک زمان و مکان واحد و معین حاکم بر روابط اجتماعی افراد یک ملت می‌باشد و اجرائی آن از طرف سازمان‌های اجتماعی تضمین می‌شود به‌صورتی که دولت به‌عنوان قوه برتر، واضع، متضمن و مجری این اصول و قواعد است. در حقوق موضوعه این حقوق است که ارزش‌ها را ایجاد می‌کند. این اصطلاح به‌صورت معمول در مقابل حقوق طبیعی به‌کار می‌رود. ولی، در مقابل حقوق فطری مشمول قواعدی است که برتر از اراده حکومت و غایت مطلوب انسان است و قانونگذار باید کوشش کند تا آن‌ها را بیابد و راهنمای خود قرار دهد. هرچند در جوامع ابتدایی تفاوتی بین قوانین تشریعی و تکوینی جهان نمی‌نهادند و اعتقاد داشتند که قانون حاکم بر همه‌چیز در نظام طبیعت رقم خورده است و مشیت الهی بر همه امور حکمفرما است، ولی بعدها رفته‌رفته آن دو نظام از هم فاصله گرفتند و درباره مبنا و صفات این قواعد، اختلافات بسیاری حادث شد. ولی از دیرباز تاکنون غالب حکیمان و علمای حقوق پذیرفته‌اند که مقرراتی والا تر و برتر از اراده قانونگذار و حقوق وضع شده وجود دارد. این مسئله مبنای تفاوت دو مکتب حقوق فطری و موضوعه است. (کونانی، ۱۳۹۹: ۱۳۵). درواقع در رویکرد حقوق موضوعه نفع جمعی، مصلحت و نظم عمومی جای حق فردی را می‌گیرد و حاکمیت می‌یابد.

۲. تحلیل حقوق عامه از منظر نظریه حقوق طبیعی

وقتی به مبانی و ارکان نظریه حقوق طبیعی فکر می‌کنیم با این حقیقت مواجه می‌شویم که آن‌ها از یک‌سری حقوق به عنوان مهم‌ترین رژیم حقوقی عام برای عموم مردم و شهروندان در جوامع مختلف یاد کرده‌اند. تعبیری مثل حقوق اساسی شده بشر ازجمله توصیفات طرفداران نظریه حقوق طبیعی از نظام حقوق بشری جهان‌شمول و جهانی است. بنابراین، اجمالاً می‌توان گفت که نظریه حقوق طبیعی یا فطری مدعی است که حقوق اولیه و عامه آدمیان مفاهیمی متعالی بوده که ارزشی بالاتر از حاکمیت‌ها و حکومت‌ها دارند و برای همیشه میراث فطری و جهانی انکارناپذیر بشر تلقی خواهند شد. قانونگذاران بایستی تمامی مساعی خویش را به‌کارگرفته و در امر تقنین از این تعالیم و مفاهیم الهام گرفته و آن‌ها را به‌صورت قواعد موضوعه درآورند (Sanders, 2001: 57). بنابراین، این مکتب دولت را واضع حقوق نمی‌داند و فراتر از یک‌سری ارزش‌های طبیعی و تاریخی که به‌عنوان سرمایه حقوقی مشترک بشریت قلمداد می‌شوند، موجب و مبنایی برای بحث از دلیل دفاع از هرآنچه حقوق مردم و عامه نامیده می‌شود، به میان نمی‌آورد. این مکتب حقوق عامه را حقوقی که در جریان تحولات تمدنی قوام یافته باشد، تلقی نمی‌کند (محسنی، ۱۳۷۵: ۴۳). درواقع، حقوق عامه که طرفداران حقوق طبیعی از آن‌ها صحبت نموده و پیشگامان مکاتبی چون «رواقیون» هم به‌شدت از آن‌ها دفاع نموده و در

حقوق روم باستان هم با عنوان «حقوق آرمانی و جاویدان» از آن‌ها یاد شده است، به حکم عقل و از باب استلزامات عقلی متناظر با ذی‌شعوربودن انسان‌ها، قابل درک و استنباط توصیف شده و تردیدناپذیر و مطلق معرفی می‌شوند. وجدان و اخلاق بشری نمی‌تواند با این قواعد از یک انطباق و سازگاری ابدی برخوردار نباشد و به دلیل برخورداری از نفخه و ریشه الهی و روحانی، عبور از آن‌ها هم هرگز استنادپذیر و موجه جلوه نخواهد کرد (Robert, P.G, 1392: pp. 71-188).

وایستگان و مدافعان حقوق طبیعی، جملگی برای وجود، ذات و استعدادهای عقلی بشر، ارزش فوق‌العاده‌ای قائل بوده و بیان می‌دارند که بشر همزاد فرامین متعالی طبیعی و عقلانی است و به‌واسطه نیروی اراده می‌تواند در چرخه حیات خویش تا آنجا که مخل و معارض با حقوق دیگران واقع نشود، به ایجاد دگرگونی و تحول بپردازد (Barker, E., 1934: pp. 229-333). در این میان اندیشمندانی همچون «کانت» و «اسپنسر» با طرح فروضی در حوزه دفاع از آزادی اراده بشری، معتقدند که انسان‌ها ذاتاً قادر به درک فضیلت‌ها، ارزش‌ها و خوبی‌ها بوده و در این مسیر به اصل عدم تقابل با اراده و آزادی‌های دیگران هم واقف هستند. آنان تقدم حق فردی بر منفعت عمومی ارجح دانسته و حقوق فردی مقتضای وجود انسان است و به‌عنوان حقوق اولیه او تفسیر می‌شود. این حقوق ریشه الهی داشته و حقوقی هستند که از سوی دولت‌ها و حکومت‌ها قابل نقض نیستند (Barker, 1934:p.334). درواقع، به نظر می‌رسد که تحلیل‌گران حوزه حقوق طبیعی معتقدند که بشر برای ادامه حیات به نظامی از حقوق غیرقابل‌تعرض نیاز دارد که سایر حقوق و منافع عمومی هم به اعتبار بهره‌مندی از این حقوق به او اعطا می‌شوند. حقوقی مانند حق حیات، حق بر سرنوشت انسان، حق بر تابعیت، حق بر تولد و فرزندآوری، حق بر محیط‌زیست سالم و حق بر امنیت ازجمله این حقوق به شمار می‌روند که در هر جامعه‌ای مختص عامه مردم هستند و هرگونه بی‌توجهی به آن‌هاست که موجب نقض یک‌سری حقوق دیگر از آدمیان را در پی خواهد داشت (Michael, 1995: pp.22-27). یکی از موارد اختلاف طرفداران حقوق طبیعی این مسئله است که حقوق طبیعی براساس چه دلیلی لازم‌الاجراست و چرا قدرت حاکم باید این قواعد را به‌صورت دقیق اجرا نماید؟ بسیاری از طرفداران حقوق طبیعی معتقدند که مشروعیت این قواعد به‌خاطر مطابقت آن‌ها با نظم الهی امور در طبیعت است که بالنتیجه این قواعد را بیانگر اراده الهی می‌سازد، که در نظام عالم باید تحقق یابد. البته کسانی هم بوده‌اند که مشروعیت این قواعد را مربوط به مطابقت آن با اراده الهی ندانسته‌اند و صرفاً به‌عنوان اینکه طبیعت جهان چنین اقتضا می‌کند و تاریخ بشری چنین سپری شده و باید تسلیم واقعیات بود، بر اجرای آن تأکید نموده‌اند. بدیهی است مبنای لازم‌الاجرا بودن حقوق عامه در دیدگاه حقوق فطری نیز منبعث از این دودیدگاه خواهد بود. براساس تفکرات پیروان حقوق طبیعی حقوق عامه نیز از قدرت خداوند و احاطه او بر جهان نتیجه

می گیرد و اصولاً حقوق و قدرت دولت ناشی از اراده و مطلقاً تابع اوست. به تعبیر آن ها حقوقی که حتی در نبود مجالس قانونگذاری هم می توانست وجود داشته و بر سرنوشت و زندگی کنونی بشر حاکم باشد، همان چیزی است که در فرهنگ حقوقی با حقوق عامه از آن ها یاد می شود. آن ها از قانون طبیعی، که آن را منشأ همه قوانین انسانی می دانند، نتیجه می گیرند که این احکام فطری بوده و قبل از تشکیل جوامع بشری و تدوین احکام در ضمیر افراد بشری نوشته شده است. بنابراین، به نظر می رسد که در اندیشه مکتب حقوق طبیعی می توان میان مصادیق این حقوق و مفهوم نوظهور حقوق عامه در جوامع معاصر و از جمله در ایران نوعی ترادف و هم پوشانی قائل شد. (پتفت و افشاری، ۱۴۰۰: ص ۳۸) حقوق طبیعی مبتنی بر اصالت فرد است و همیشه از حقوق افراد در برابر قدرت حاکم دفاع می کند. بنابراین، در صورتی می توان حقوق طبیعی افراد را محدود ساخت که ضرورت غیرقابل اغماض و مهم تری، که در واقع منافع خود فرد را به خطر می اندازد، وجود داشته باشد؛ لذا به خاطر منافع جامعه یا اکثریت نمی توان حقوق فرد را محدود ساخت و همچنین اراده دولت نمی تواند به نوعی افراد را محدود سازد. این مسئله به دلیل این ویژگی حقوق طبیعی است که مختص به عامه مردم است.

بر مبنای تئوری مکتب حقوق طبیعی مراعات حقوق عامه نه از بابت ضمانت اجرای دولتی و اعمال مجازات بلکه به دلیل تعهد و تکلیف به تأمین حقوق طبیعی بشر از سوی دولت ها صورت می گیرد. بدیهی است مکتب حقوق طبیعی در مقایسه با مکتب حقوق موضوعه در مراعات حقوق جمعی رابطه کمتری و در رابطه حقوق فردی همخوانی بیشتری با حقوق عامه دارد.

۳. تحلیل حقوق عامه از منظر نظریه حقوق موضوعه

همان قدر که مکتب حقوق طبیعی در تحلیل حقوق عامه به ارزش های غیروضعی، تاریخی و دارای صبغه دینی توجه می کند، نظریه یا مکتب حقوق وضعی کلاً از این قسم مفاهیم عاری بوده و فقط از منظر اقتضائات انسانی و اجتماعی جوامع مختلف به شکل گیری و چگونگی تبیین این حقوق نگاه می کند. پس اختلاف آن ها یک تمایز مبنایی است، نه صرفاً چالشی لفظی یا تفسیری. این دو مکتب در ذات حقوق عامه و عناصر آن با هم تفاوت های جدی دارند. شایان ذکر است که تمام کسانی که در زمره پیروان مکتب حقوق موضوعه آورده می شوند درباره نفوذ عوامل اجتماعی و اخلاقی در حقوق و همچنین سازمان صالحی که می تواند قواعد حقوق را اعلام کند یکسان نمی اندیشند. آن ها برداشت یکسانی از مفاهیم حقوق عمومی و حقوق عامه ندارند، اما همگی در این خصوص اتفاق نظر دارند که مبنای حقوق عامه اساساً طبیعت و قوانینش نیست، بلکه برخلاف مکتب حقوق طبیعی که مصنوع بشر نیست و امری طبیعی تلقی می شود حقوق عامه متأثر از وضع و قرارداد بوده که می بایست این مبانی را

در وجود اموری اعتباری که ساخته و پرداخته اذهان دولت‌ها و قانونگذاران است، جستجو کرد. آنچنان‌که مردم به چیزی بالاتر از قوانین موجود کشور باور نداشته باشند و تصمیمات و مقررات دولت را بی‌چون و چرا به‌کار بندند. بدیهی است دولتی که حق را ایجاد کرده است، می‌تواند آن را از میان بردارد. نظریه‌پردازان حوزه مکتب حقوق وضعی آشکارا حقوق عامه را به تعبیری به‌کار می‌برند که عملاً در برگزیده همان معنای حقوق عامه است. مسائلی چون بیت‌المال که متعلق به همه است و دیگر حقوق اعتباری کلان مانند مداخله در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و مشارکت در انتخابات از دیگر مظاهر چنین حقوقی است که متعلق به عموم شهروندان بوده و غالباً از جانب دولت‌ها وضع شده و به‌عنوان حقوق ملت به رسمیت شناخته می‌شوند. از نظر این متفکران عملاً چیزی به‌نام حقوق طبیعی وجود نداشته و حقوقی مانند حق حیات یا آزادی تردد و امثالهم هم فقط مفاهیمی اعتباری و ساخته ذهن مقامات دولتی هستند و به‌همین خاطر است که معنای آن‌ها از جامعه‌ای به جامعه دیگر تفاوت‌های زیادی دارد. بنابراین، واضح است که در اندیشه مکتب حقوق موضوعه معنای حقوق عامه بیشتر دربرگیرنده مفهوم حقوق عمومی می‌باشد. (Zaltec, 2007: p310) زیرا مکتب حقوق موضوعه بر حق حاکمیت واصلت دولت و انکار حق فردی و نفی حق‌ها به‌دلیل مصلحت عمومی و بر منفعت واقعی تمام اعضای جامعه تأکید دارد.

اساساً دست‌اندرکاران حکومت اعم از پادشاهان و صاحبان ثروت و یا مقامات دینی (کلیسا) از حقوق طبیعی سوءاستفاده‌هایی می‌نمودند و همچنین وجود گرایش‌های شدید علم‌گرایی و سرخوردگی از دین کلیسایی و نیز انقلاب‌هایی که به‌خاطر به‌دست‌آوردن آزادی و به‌خصوص آزادی عقیده و فکر رخ داد. فلاسفه اروپایی معتقد شدند و یا ترجیح دادند که به‌جای مبنای قراردادن اصولی مانند عدالت و دیگر چیزهایی که مورد استناد طرفداران مکتب حقوق طبیعی بود، ضرورت‌های اجتماعی را مورد توجه قرار دهند و راهی را انتخاب کنند که به نتایج ملموسی مثل رشد اقتصادی و امنیتی در جامعه منتهی گردد و حداکثر رفاه برای اکثریت افراد اجتماع تأمین شود. تحقق چنین هدفی بیانگر قراردادن جامعه در مسیر دفاع از حقوق عمومی عامه مردم (حقوق عامه) است. موافقان مکتب حقوق موضوعه معتقدند هر شاخه از معرفت بشری متوالیاً از مرحله الهی و دینی به مرحله انتزاعی یا فلسفی و از آنجا به مرحله علمی یا تحصیلی می‌رسد. براین اساس، اگر در اجتماعی الهیات کاملاً حکمفرما باشد نظام آن هم ضرورتاً منطبق با الهیات بوده و لذا امکان دارد یک‌سری حقوق غیرملموس به‌عنوان مصداقی از حقوق عامه معرفی شوند که اساساً در وجود خارجی داشتن یا نداشتن آن‌ها باید تردید کرد. (Smith, 2014: p183)

در اروپا علم‌گرایی و پوزیتیویسم که از اواخر قرن هجدهم جایگاه خود را استحکام بخشید در قرن نوزدهم به همه ابعاد فرهنگ اروپائیان سرایت کرد و این اعتقاد که آخرین هدف علم جدید این است که

جوامع بشری را سازماندهی کند و در دفاع از منافع عامه به‌کار آید را بنا نمود. درواقع این‌گونه تفسیرکردن از علم، یکی دیگر از نمودهای حقوق عامه در تفکر طراحان و موافقان حقوق موضوعه را نشان می‌دهد که باور دارند اینکه علم به‌عنوان یک نهاد خاص در خدمت همه بشریت باشد، خود یکی دیگر از حقوق عمومی مردم در همه جای دنیاست. به‌همین خاطر است که در مکاتب مخالف با طبیعت‌گرایی مبانی حقوق یک‌سری نهادهای متفاوت است. در این مکاتب مبانی حقوق واقعیت‌های خارج از عقل محض است که این‌ها برای تعیین منشأ، محتوی و هدف حقوق، حقوق طبیعی را مناسب ندانسته آن را رد می‌کنند و به‌طورکلی پدیده حقوق را تابع واقعیت‌های ملموس می‌دانند. لذا حقوق عامه یک‌سری حقوق سراسری برای همگان هستند که قطعاً مصداقی از واقعیت‌های موجود در جامعه هم به‌شمار می‌روند، هرچند در سطح تعریف و تشریح نمی‌توان منکر جنبه اعتباری آن‌ها شد. در این چارچوب، برای این مکتب عقل محض مردود است و به جای آن عقل تجربی ملاک است. البته به‌نظر می‌رسد که بعضاً مفهوم طبیعت در دیدگاه آن‌ها غیر از طبیعی است که پیروان مکتب حقوق طبیعی مورد بحث قرار داده‌اند. بدین معنا که طبیعت در مکاتب حقوق طبیعی غیرملموس و تعقلی است ولی برای پیروان این مکتب چیزی ملموس است به‌طوری که روابط علی و معلولی را می‌توان در آن مشاهده و تجربه کرد. براین‌اساس می‌توان گفت منظور از حقوق عامه در رویکرد مکتب حقوق موضوعه امری است که به‌وسیله دولت استقرار یافته و تحقق آن بیش از آنکه با ارزش‌های انسانی پیوند داشته باشد در پرتو رعایت قواعد وضع‌شده از سوی دولت حاکم و مصلحت و نظم عمومی است.

۴. ارزیابی مقایسه‌ای حقوق عامه در تلقی نظریات حقوق طبیعی و موضوعه

مکتب حقوق طبیعی، حقوق عامه را تعبیری دیگر از همین حقوق طبیعی با ریشه الهی می‌داند که خارج از دایره صلاحیت‌ها و حقوق اعطایی توسط دولت‌ها و حکومت‌ها به‌عامه مردم است. لیکن مکتب حقوق موضوعه در نقطه مقابل با این طرز فکر حقوق عامه را همان حقوق عمومی می‌داند که ذاتاً مفاهیمی اعتباری بوده و توسط دولت‌ها وضع‌شده و هیچ ذات مستقل دیگری هم نمی‌توان برای آن‌ها شناسایی کرد.

باتوجه به واقعیت فوق می‌توان نقاط افتراق و تفاوت این دو مکتب را در تفسیر حقوق عامه به شرح زیر خلاصه کرد:

اول. در منظر مکتب حقوق موضوعه حقوق عمومی و عامه حقوقی هستند که در قانون اساسی به‌عنوان کلان‌ترین و عالی‌ترین مظاهر حقوق اساسی مردم به رسمیت شناخته شده‌اند. در تفکر قائلان به این نظر اساسی‌سازی از مهم‌ترین رهیافت‌های حقوقی است که از مجرای آن حقوق بنیادین تمامی

شهروندان صیانت و تضمین می‌شود. فرایند اساسی سازی به معنای ورود یک یا مجموعه‌ای از حقوق به عنوان قواعدی بنیادین در قانون اساسی است که دولت ضمن الزام به احترام گذاشتن، مکلف به حمایت و اجرای آن‌هاست. این سیاست همان فرایند تغییر و تحولی است که به سبب رخنه و نفوذ هنجارهای اساسی در گرایش‌های مختلف حقوق و در نتیجه آغشتن مجموعه نظم حقوقی به این هنجارها به وجود می‌آید. طرفداران مکتب حقوق طبیعی با ثابت‌انگاشتن حقوق طبیعی که آن را مترادف با مفهوم حقوق عامه می‌دانند، عملاً هیچ ارزشی برای این مواضع قائل نبوده و امکان تغییرپذیری در تثبیت و برقراری حقوق طبیعی را به معنای نقض و تعرض به آن‌ها تفسیر می‌کنند. (Smith, 2014: p.184)

دوم. طرفداران مکتب حقوق موضوعه معتقدند که یک سری اصول بنیادین که توسط دولت‌ها مشروعیت یافته‌اند، در هر نظام حقوقی زیرساخت‌ها و پایه‌های هر درجه‌ای از حقوق اعم از حقوق عامه و حقوق عمومی یا فردی را می‌سازند. این اصول مفاهیمی فراقانونی هستند که به عنوان میراث نسل‌های گذشته مورد پذیرش وجدان عمومی قرار گرفته و امروزه به عنوان مسلمات حقوق نیازی به اثبات هم ندارند. وجود این اصول، عقلانیت و انسجام ساختارهای حقوقی مختلف را تضمین کرده و فقدان آن‌ها موجب آشفتگی و تعرض به حریم این حقوق می‌شود. این اصول که ریشه در اعتقادات و باورهای آن نظام، یافته‌ها و آموزه‌های حقوق بشری، حقوق داخلی و اسناد بین‌المللی دارند، عامل دفاع و صیانت از حقوق عمومی مردم هستند، در حالی که قانون به مکتب حقوق طبیعی هرگز به چنین اصول و قواعدی در تفسیر الگوها و گونه‌های مختلف حقوق مربوط به مردم و جامعه اعتقادی نداشته و آن را عامل انحراف هم تفسیر کرده‌اند. در برداشت مکتب حقوق طبیعی این اصول ساخت دست دولت‌ها نیست که عامل دوام و ثبات و صیانت از حقوق مردم است. حقوق طبیعی مردم بدون نیاز به دفاع دولت‌ها هم باید مورد احترام همه بشریت باشند، همان‌طور که در طول تاریخ و تاکنون نیز چنین بوده است. اما طرفداران حقوق موضوعه می‌گویند که این اصول بنیادین در هر نظام حقوقی شاكلة اصلی آن نظام را تشکیل می‌دهند. به نظر آنان عقل، اخلاق، مذهب و پایه‌های تمدن یک قوم از نیروهای سازنده حقوق هستند و همان‌گونه که تغییر در این نیروها در یک جامعه به کندی صورت می‌پذیرد، اصول و حقوق عمومی برخاسته از آن‌ها نیز غالباً از دگرگونی و تحول مداوم مصون هستند، هرچند احتمال تغییر و تحول در آن‌ها به حسب مصالح تشخیصی دولت‌ها امر غیرممکن نیست.

سوم. مکتب حقوق موضوعه حکم را به برتری منافع عامه و مصلحت عمومی بر حق‌های فردی می‌دهد. هرچند که به نظر می‌رسد تعارض بین دو مقوله حق و مصلحت در زندگی جمعی انسان‌ها، امری حتمی و گریزناپذیر باشد، اما با توجه به میانی این دو مکتب و در مقایسه بین آن‌ها حقوق عامه دارای اولویت ولایی در مکتب حقوق موضوعه است و دولت مظهر منافع و مصالح عمومی و همگانی است.

چهارم. در نگاهی کلی، طرفداران مکتب حقوق موضوعه حقوق عامه یا عمومی را ناشی از روح قانون، قواعد و اصول کلان حقوقی و مصلحت‌سنجی‌های نظامات سیاسی حاکم بر جوامع پنداشته‌اند، در حالی‌که مکتب حقوق طبیعی این حقوق را ناشی از مشیت و قدرت الهی و مرتبط با فلسفه آفرینش انسان در عالم هستی می‌دانند که بناست به جانشینی از خداوند جستجوگر آرمان‌ها و مقاصد انسانی و سعادت‌طلبانه برای بشر باشند. (Michael, 1995:p.23)

پنجم. تفاوت دیگر دو مکتب حقوق طبیعی و حقوق موضوعه در تفسیر و تحلیل حقوق عامه به مسئله ثابت یا متغیر دانستن این حقوق برمی‌گردد. نظریه حقوق موضوعه به ثبات حقوق عامه یا عمومی اعتقاد دارد، اما شرط این ثبات را تغییرناپذیری ابدی نمی‌داند. در حالی‌که در برداشت حقوق طبیعی اساساً ثبات حقوق اساسی و عمومی یا عامه مردم برای ابد غیرقابل تغییر و ثابت‌اند. این مکتب چون این حقوق را به خواست خداوند در جهان حاکم میداند، به‌هیچ عنوان به هیچ سطحی از تغییرپذیری آن‌ها به حسب صلاحدید نظامات سیاسی و دولت‌ها اعتقادی ندارد (Anderson, 2017:237).

ششم. طرفداران حقوق موضوعه معتقدند که حقوق عامه نیز ساخته و پرداخته و ابزار برای دولت‌هاست. اما طبیعی‌گرایان بر این باورند که اراده دولت‌ها در ایجاد قاعده‌ای حقوقی محدود و منوط به ارزش‌های بالاتر است. آن‌ها معتقدند که اراده دولت‌ها نامحدود نیست و آن‌ها در ایجاد قاعده‌های حقوق عامه باید از ارزش‌های بالاتر تبعیت کنند و در عصر حاضر تحت تأثیر نظریه‌های حقوق بشر ارزشی والاتر از انسانیت وجود ندارد. ثبات حقوق عمومی یا عامه به مفهوم «قابلیت مقاومت و پایداری این حقوق در برابر تغییرات و دستکاری‌های خودسرانه» است که اجازه نمی‌دهد هیچ مقامی به‌طور شخصی به دستکاری در مفهوم و مصادیق حقوق عمومی مردم بپردازد. این یعنی اینکه این حقوق اصولاً مقید به زمان خاص نبوده و تا زمانی که توسط هیئت صلاحیت‌دار منسوخ نشده، دارای اعتبار بوده و قانونگذار در مقام وضع قانون و برپایی زیرساخت‌های لازم برای آن‌ها به کسی اجازه تعرض نمی‌دهد و حتی برای مجازات ناقضان آن‌ها اصولاً در قوانین اساسی مسئولیت ایجاد و تعریف می‌نماید.

نتیجه‌گیری

در مورد حقوق عامه و کم و کیف مفهومی آن همچنان اختلافات نظری و عملی مختلفی در میان حقوق‌دانان و حتی مسئولان نظامات حقوقی مختلف در جهان وجود دارد. اما ظاهراً می‌توان گفت که حقوق اساسی و بنیادین ملت که دامنه‌ای فراتر از یک‌سری حقوق مدنی و سیاسی دارند، ازجمله تعبیری است که در معرفی بخش‌هایی از منطق این حقوق می‌تواند مؤثر و مفید باشد. عمل به ارزش‌های اساسی و رعایت حداکثری مصالح عموم مردمان از دیگر توصیفاتی است که می‌تواند به

تبیین بهتر حقوق عامه کمک کند. باین حال، هرگز نمی‌توان میان آن‌ها دقیقاً قائل به وجود رابطه‌ی مترادف گشت. بنابراین، ذات این حقوق هرچه باشد، قطعاً با منافع و مصالح مردم افکار عمومی در تناظر آشکار است. این حقوق ذاتی کمیت‌گرایانه نداشته و لذا نباید در استعمال تعبیر «عامه» برخلاف نظریاتی که سعی دارند برداشتی لیبرالیستی محض از آن ارائه دهند، غالباً بر کثرت‌گرایی تمرکز یافت. ولی شکی هم نیست که عامه مردم هم همواره نظر به تمامیت هیئت انسانی اجتماعات دارد. باین حال، از نظر ماهوی مسلم است که حقوق عامه قلمرویی فراتر از نهادهایی چون مجموعه حقوق فردی یا شبکه‌های حقوقی برخاسته از گفتمان حقوق جمعی دارد. این حقوق با نگاهی غایت‌گرایانه عملاً به مرز فلسفه هر آنچه که حقوق در خدمت بشریت باشد، نزدیک می‌گردد و می‌توان آن را معادل با چنین فلسفه مضامینی شناسایی و معرفی کرد. بنابراین، نباید معنا و دامنه آن را به قلمرو هیچ‌یک از مکاتب یا نظریات حقوقی مطرح‌شده در قلمرو نظامات حقوقی حاکم بر جوامع انسانی محدود نمود. باین حال، به نظر می‌رسد نظریه حقوق طبیعی با ارجاع خاستگاه حقوق عامه به ارزش‌ها و هنجارهایی که در مسیر الهی‌شدن رژیم حقوقی حاکم بر جامعه، انتزاع از مادی‌گرایی حقوقی و تفسیر معنای حق و حقوق براساس غایت‌هایی چون سعادت‌طلبی بشری قرار دارند، بهتر و بیشتر از هر نظریه دیگری به مرز و غایت مفهوم حقوق عامه نزدیک شده است.

هرچند در رویکرد مکتب حقوق موضوعه منظور از حقوق عامه امری است که به‌وسیله دولت استقرار یافته و تحقق آن بیش از آنکه با ارزش‌های انسانی پیوند داشته باشد، در پرتو رعایت قواعد وضع‌شده از سوی دولت نمایان و تحلیل شده است، اما بر مبنای تئوری مکتب حقوق طبیعی مراعات حقوق عامه نه از بابت ضمانت اجرای دولتی و اعمال مجازات است، بلکه به دلیل تعهد و تکلیف به تأمین حقوق طبیعی بشر از سوی دولت‌ها مفروض گردیده است. اجمالاً مکتب حقوق طبیعی، حقوق عامه را تعبیری دیگر از همین حقوق طبیعی با ریشه الهی می‌داند که خارج از دایره صلاحیت‌ها و حقوق اعطایی توسط دولت‌ها و حکومت‌ها به عامه مردم تحلیل کرده است؛ لیکن مکتب حقوق موضوعه در نقطه مقابل با این طرز فکر، حقوق عامه را همان حقوق عمومی می‌داند که ذاتاً مفاهیمی اعتباری‌اند و توسط دولت‌ها وضع شده‌اند.

منابع

- بیکن، برایان: «فرهنگ نظریه حقوقی»، ترجمه محمد راسخ و همکاران، تهران، نشر نی، ۱۳۸۹ - پنت، آرین و افشاری، - افشاری، فاطمه، «موانع احیاء حقوق عامه در حقوق ایران و راهکارهای تحقق مطلوب آن»، فصلنامه دانش حقوق عمومی، شماره ۱۳۳، ۱۴۰۰.
- جعفری لنگرودی، جعفر، «ترمیولوژی حقوقی»، نشر گنج دانش، چاپ دهم، تهران، ۱۳۷۸.
- جهانیان، ناصر، «فردگرایی و نظام لیبرال - سرمایه داری»، کتاب نقد، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۸.
- دادیار، هادی، «نقش دادستان در حقوق عامه و چالش های قانونی و اجرای آن»، دانشگاه تهران، ۱۳۹۰.
- رفیعی، محمدتقی، «فرهنگ جامع حقوقی»، چاپ دوم، نشر مجد، تهران، ۱۳۹۴.
- عبداللهی، علیرضا، «نقدی بر رویکرد مکتب حقوق طبیعی نسبت به معانی قانون در جوامع انسانی»، فصلنامه پژوهش های حقوقی، شماره ۱۳، ۱۳۹۹.
- کونانی، سلمان، «جرم شناسی اصلاح و درمان»، چاپ دوم، نشر جامعه شناسان، تهران، ۱۳۹۹.
- قاسمی، غلامعلی و همکاران «تحلیل نهادهای حقوقی حقوق عامه و حقوق جمعی از منظر اندیشمندان اسلام و غرب»، فصلنامه پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، سال نهم، شماره ۳، ۱۴۰۱.
- منصوریان، مصطفی و همکاران، «واکاوی مفهومی احیای حقوق عامه با مطالعه تطبیقی دعاوی منفعت عمومی»، مجله حقوق عمومی، شماره ۶۰، ۱۴۰۲.
- محسنی، مرتضی، «کلیات حقوق»، جلد اول، چاپ دوم، تهران: نشر گنج دانش، ۱۳۷۵.
- Anderson, F.R; Public Law, First edition, London: Macmillan Publication, 2017.
- Barker, E; Natural Law and the Theory of Society, Volume 2, London: Cambridge University press, 1934.
- Michael, F; Are There Collective Human rights, political Studies Review, 23, 1995.
- Onald L. Horowitz, Ethnic Groups in Conflict, Berkeley: University of California Press. (1985)
- Robert, P.G; Natural Law Theory: Contemporary Essays, Oxford: Clarendon press, 1992.
- Robe, L; General Law and Society, London: Routledge, 2019.
- Pound, Roscoe, Introduction to the philosophy of law, social control Through law, Archon, 1989.
- Sanders, H; The History of Law and Society, First edition, London, Polity press, 2001.
- Smith, A; From Legal Positivism to Natural Law, Second edition, London: HMC Press, 2014.
- Schnitzler, Martin c., comparative Economic Systems, south - Western Publishing co, 6th Edition, 1993.
- Smith, M; Civil-Political Law, London: London university press, 2018.
- Zalte, N; The Stanford Encyclopedia of Philosophy, first edition, Stanford university press, 2007.

